

خدا جون سلام به روی ماهت...

# تعبیر یک خواب دریایی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

تعبیر  
یک  
خواب  
دریابی

لورا امی ایشلیتس  
راضیه خشنود

سرشناسه: شلیتس، لورا ایمی، ۱۹۵۵ - م.  
Schlitz, Laura Amy  
عنوان و نام پدیدآور: تعبیر یک خواب دریایی/نویسنده: لورا ایمی ایشلیتس؛ مترجم: راضیه خشنود.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۲۸۳ ص: ۱۴۵×۲۱، ۲۱ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۴۴-۳  
وضعیّت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: A Drowned Maiden's Hair: A Melodrama, c2006.  
موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱ م.  
Young adult fiction, American-- 21st century  
موضوع: شناسه‌ی افزوده: خشنود، راضیه، ۱۳۵۶ -، مترجم  
رده‌بندی کنگره: PS۳۶۱۳  
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶ [ج]  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۱۱۱۵۸  
۷۱۲۲۹۰۱



انتشارات پرتقال

تعبیر یک خواب دریایی

نویسنده: لورا ایمی ایشلیتس

مترجم: راضیه خشنود

ویراستار ادبی: فاطمه فدایی‌حسین

ویراستار فنی: زهرا فرهادی‌مهر - فاطمه داوودی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: گیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۴۴-۳

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لینتوگرافی: پرسیکا

چاپ: شہسوارپی

صحافی: مهرگان

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان



تقدیم به گروه نویسندگانم، ساحران و قابله‌ها: آنا، آن، کریستین، گرگ، هوارد، کوین، کرک، پیتر و آخر از همه تینا.

تقدیم به لوئیس که شکل گرفتن این گروه را میسر کرد.

و تقدیم به اوا ایبوستون که گفت این داستان معرکه‌ای می‌شود و من باید بنویسمش.

ل:ا

این ترجمه را تقدیم می‌کنم به عزیزانم، ملیکا و نیک‌آبه.

ر:خ



# سرآغاز



## ساحل شنی دی<sup>۱</sup>

چارلز کینگزلی<sup>۲</sup>

«ماری، برو و گله را به خانه صدا بزن،  
از روی ساحل شنی دی  
گله را به خانه صدا بزن.»  
باد غربی وحشی بود و مرطوب از کف امواج  
و ماری یکه‌وتنها رفت.

کِشند<sup>۳</sup> غربی در امتداد ساحل شنی خزید و بالا آمد،  
و تا چشم کار می‌کرد  
شن بود که بالا می‌آمد و بالا می‌آمد  
و شن بود که می‌غلتید و می‌غلتید.  
مه غلتان پایین آمد و زمین را پوشاند:  
و ماری هرگز به خانه بازنگشت.

---

۱. Dee؛ رودخانه‌ای در مرز انگلستان و ولز

2. Charles kingsley

۳. جزر و مد

«آه این علف هرز است یا ماهی  
روی تورهای ماهیگیری  
یا که گیسویی شناور،  
بافه‌ای طلایی،  
موهای دوشیزه‌ی غرق‌شده؟»  
ماهی آزادی چنین زرین و درخشان تاکنون به چنگ تیرچه‌های  
دی نیفتاده بود.

پارو زدند و او را از میان امواج کف‌آلود و غلتان  
به مزارش در ساحل رساندند  
امواج بی‌رحم و خزنده  
امواج بی‌رحم و گرسنه.  
اما قایق‌رانان هنوز هم صدای ماری را می‌شنوند  
که از ساحل شنی دی  
گله را به خانه صدا می‌زند.

بخش اول

بچه‌ی

مخفی

بهار ۱۹۰۹







## فصل یک

مود فلین<sup>۱</sup>، صبح بهترین روز زندگی‌اش، توی مستراح بیرون ساختمان زندانی بود و سرود نبرد جمهوری را می‌خواند.

زندانی‌اش کرده بودند تا تنبیه شود. نوانخانه‌ی دخترانه‌ی باربری<sup>۲</sup> غلغله بود؛ از همه‌ی اتاق‌های ساختمان آجری بزرگ نوانخانه استفاده می‌شد. برای زندانی کردن بچه‌ای که بدرفتاری کرده بود جاهای کمی وجود داشت. مستراح یکی از این جاها بود و خیلی هم به درد این کار می‌خورد، چون بچه‌ها ازش نفرت داشتند. سرایدار هر روز آن را می‌سابید و تمیز می‌کرد، ولی باز بوی گند می‌داد؛ از تنها پنجره‌ی مرتفع و باریک مستراح آن‌قدری روشنایی تو می‌آمد که فقط می‌شد عنکبوت‌ها را دید. مود همیشه فُپی می‌آمد که از عنکبوت‌ها نمی‌ترسد، ولی وقتی روی نیمکت بلند نشست و پاهای آویزان‌ش را تاب داد، حالش با بقیه فرقی نداشت. هر جای بدنش که می‌خارید فکر می‌کرد عنکبوت دارد روی پوستش می‌خزد.

اولین بخش سرود را تمام کرد و رسید به بند همسرایان. مستراح سرد بود و آواز خواندن خونش را گرم می‌کرد. در ضمن، به هر کسی که از آن دور و بر رد می‌شد، خبر می‌داد که مود فلین روحیه‌اش را نباخته. مود فقط می‌دانست که

---

1. Maud Flynn

2. Barbary

سرود نبرد به جنگ و برده‌داری ربط دارد و احساس می‌کرد با خواندن این آواز دارد مقابل قدرت می‌ایستد و به تمام بدبختی‌های آن روز دهن کجی می‌کند. دو دوشیزه، خواهران هاورن<sup>۱</sup>، قرار بود بیایند نوانخانه‌ی باربری و سرپرستی یک دختر هشت‌ه‌ساله را قبول کنند. مود یازده سالش بود، پس شرایط لازم را نداشت. به پالی<sup>۲</sup> و میلیسنت<sup>۳</sup> و ایرما<sup>۴</sup>، سه دختری که احتمال داشت انتخاب شوند، امتیازاتی داده بودند که به نظر مود منصفانه نبود. دیشب با آب گرم حمام کرده بودند، با اینکه نه چهارشنبه بود نه شنبه؛ و به موهایشان نوارهای پارچه بسته بودند تا فر بخورد. نوترین روپوش‌های چهارخانه‌ی آبی را برای آن‌ها شسته، رفو کرده و آهار زده بودند بلکه سرووضعشان بهتر از بقیه باشد. در نتیجه، آن سه دختر بچه که در حد توان نوانخانه، تمیز و موفرفری و خوش‌برورو شده بودند، طوری خودشان را گرفته بودند که به قول مود واقعاً حال آدم به هم می‌خورد. موهای مود نازک و کم‌پشت بود و تحت هیچ شرایطی فر نمی‌شد.

بنابراین مود آن روز را با جنون حسادت شروع کرد و اینکه هر سه نامزد فرزندخواندگی جلوی چشمش بودند، خونس را بیشتر به جوش آورد. مود نسبت به سنش آن قدر ریزه‌میزه بود که با پالی و میلیسنت و ایرما پشت میزهای کلاس‌سومی‌ها می‌نشست. وقتی دوشیزه کلارک<sup>۵</sup> داشت دعای صبح‌گاهی را می‌خواند، فر موهای میلیسنت را کشید و به پالی لگد زد. دستش به ایرما نمی‌رسید ولی تا جایی که می‌توانست اذیتش کرد. وقتی دختر کوچک‌تر سر درس ریاضی اشتباهی کرد، بهش چشم‌غره رفت و پوزخند زد. سر زنگ تاریخ‌هی پاهایش را تاب داد و نوک چکمه‌هایش را روی زمین کشید و کلاس را به هم ریخت. سروصدایش بلند نبود ولی اعصاب‌خردکن بود. دوشیزه کلارک گفت بس کند، ولی مود با چشم‌های نیمه‌باز به معلم

1. Hawthorne

2. Polly

3. Millicent

4. Irma

5. Clarke

زل زد و همین‌طور پاهایش را تاب داد. دیگر شورش را درآورده بود. دوشیزه کلارک نه بی‌رحم بود نه حتی خیلی سخت‌گیر، ولی نمی‌توانست اجازه دهد یک الف‌بچه جلوی کل کلاس از سرپیچی کند. جلو آمد و بازوی مود را گرفت. قلب مود به تاپ‌تاپ افتاد. می‌دانست زیاده‌روی کرده و الان است که تنبیه شود. دعا کرد جلوی بقیه اشکش راه نیفتد. وقتی دوشیزه کلارک کلید مستراح را از گل‌میخ برداشت، مود آن‌قدر خیالش راحت شد که نزدیک بود بزند زیر خنده. خوشش نمی‌آمد توی یک جای تاریک و بدبو زندانی شود، ولی چون قبلاً زندانی شده بود می‌دانست تحملش را دارد. این را هم می‌دانست که مدت حبسش قرار نیست طولانی باشد؛ دیر یا زود، یکی از بچه‌ها باید می‌رفت مستراح و مود را آزاد می‌کردند. همین‌طور که دوشیزه کلارک او را می‌کشید و می‌برد، دست‌هایش را زده بود زیر بغلش و چانه‌اش را جسورانه بالا گرفته بود. یکی از پنجره‌های کلاس رو به حیاط باز می‌شد. اگر دخترها از پنجره نگاهش می‌کردند، می‌دیدند که تا آخرین لحظه دارد مقاومت می‌کند.

همه‌ی این‌ها یک ساعت پیش اتفاق افتاده بود. مود روی نیمکت چوبی جابه‌جا شد و خودش را بغل کرد. بیرون باد می‌وزید؛ داخل سوز می‌آمد و هوا خیلی دم داشت. وقتی آوازش تمام شد، لرزش گرفت. به این فکر کرد که خواهران هاتورن رسیده‌اند یا نه و کدام‌یک از دخترها را انتخاب می‌کنند. به احتمال زیاد پالی را انتخاب می‌کردند؛ میلیسنت خوشگل‌تر بود، ولی پدرش آدم خوبی نبود و او را ترک کرده بود. مود می‌دانست دخترها چوب‌پدرهایشان را می‌خورند، ولی درست نمی‌دانست چرا.

بی‌بروبرگرد پالی اندروز<sup>۱</sup> انتخاب می‌شد؛ می‌گفتند پالی خانواده‌ی خوبی داشته. او دختر سربراه و وظیفه‌شناسی بود و دیکته‌اش از همه‌ی بچه‌های نوانخانه بهتر بود. مود دندان‌قروچه کرد. از پالی بدش می‌آمد. دهانش را

---

1. Andrews

باز کرد و دوباره زد زیر آواز و صدایش را مثل صدای ترومپت بیرون داد.  
«سپاس، سپاس خدا را...!»

«دختر کوچولو!» صدایی از آن طرف مستراح به گوشش خورد. «دختر کوچولو، چرا اونجا آواز می‌خونی؟»

مود خشکش زد. صدا را نمی‌شناخت. یک جوهرهایی ترسناک بود که غریبه‌ای داشت به آوازش گوش می‌داد. به باریکه‌ی نوری که در مستراح را قاب گرفته بود خیره شد. نفسش را حبس کرد.

صدا دوباره آمد. «دختر کوچولو، ادامه بده! آوازت رو بخون!»

مود به صدا دقت کرد. بلند بود ولی نه گوش‌خراش، یک جور آهنگ دلنشین غیرعادی داشت. مود که در عمرش کم پیش آمده بود صداهای زیبا بشنود، فوری به این نتیجه رسید که این صدا زیباست. بعد از یک دقیقه دلش را به دریا زد. «شما کی هستین؟»

صدا، واضح مثل زنگ، پاسخ داد: «من هایسینت<sup>۱</sup> هستم. تو کی هستی؟» هایسینت. مود می‌دانست هایسینت یک جور گل است، نه گل معمولی مثل مینا یا رز که می‌شد اسم هر کسی باشد، بلکه یک چیز عجیب‌تر. صدا را دوباره سبک‌سنگین کرد و به این نتیجه رسید که جوان است، ولی جاافتاده. تصویر یک بانوی جوان توی ذهنش نقش بست که موهایش را جمع کرده بود بالا، گونه‌های گلگون و پیراهن توری سفید داشت و چتر آفتابی صورتی با لبه‌ی ریشه‌ریشه.

صدا دوباره پرسید: «تو کی هستی؟ چرا آواز می‌خوندی؟»

مود جواب داد: «من زندانی شده‌ام.»

«برای چی زندانی شده‌ای؟»

مود چندتا جواب به ذهنش رسید ولی همه را کنار گذاشت.

جواب داد: «هوا سرده و آواز خوندن گرم می‌کنه. برای همین آواز می‌خوندم.»

---

۱. Hyacinth: به معنی سنبل

منتظر جواب ماند، ولی به جای جواب صدای چرخیدن کلید را توی قفل شنید. باریکه‌ی نور پهن‌تر شد، در باز شد و مود تلوتلوخوران پرید بیرون؛ عین جغد در آفتاب بهاری پلک می‌زد.

دید غریبه اصلاً جوان نیست، راستش پیر بود؛ حالش گرفته شد. موهای زن سفید بود و پوستش چین‌وچروک داشت. دوباره که نگاهش کرد، نظرش یک‌کم عوض شد. غریبه خوش قدوبالا و ظریف بود، مثل یک پری سالخورده. کت‌ودامن پوشیده بود، از جنس یک‌جور پارچه‌ی برق‌برقی، به رنگ آوسپاه با شکوفه‌های صورتی. دور کمرش سفید برفی بود و تور چین‌چینی داشت. روی یقه‌اش سنجاق طلا داشت با سنگ جواهر سفید و آبی. مود قلباً به تجملات علاقه داشت: تور، جواهر، لباس ارغوانی، همگی چیزهایی بودند که حسرتشان را داشت. خشم سرتاپایش را گرفت. او از این چیزها نداشت و هیچ‌وقت هم نمی‌توانست داشته باشد.

غریبه پرسید: «کی زندانی‌ت کرد؟ یه دختر بزرگ بدجنس؟»  
مود دهن‌کجی کرد. از ترکیب دختر بزرگ فهمید که غریبه مثل همه اشتباه کرده. به غریبه گفت: «من خودم بزرگم. یازده سالمه.»  
خانمی که اسمش هایسینت بود، دست‌هایش را به هم قلاب کرد. «یازده! نه! یازده سالت نیست.»

مود دندان‌قروچه کرد. کمابیش سرد جواب داد: «چرا. فقط جثه‌م نسبت به سنم کوچکه، همین.»

زن دیگر گوش نمی‌کرد. بفهمی‌نفهمی غیظ کرده بود و خیره به مود نگاه می‌کرد، انگار همین حالا چیزی به ذهنش رسیده بود. تکرار کرد: «یازده.»

مود کوتاه نیامد. «یازده سالمه. از دوشیزه کیتریج<sup>۱</sup> پیرسین.»  
زن که دستکش دستش بود، با یکی از انگشت‌های اشاره‌اش پشت آن یکی دستش ضرب گرفت. «اون وقت اسمت چیه؟»

---

1. Kitteridge

زن دم‌به‌دم موضوع را عوض می‌کرد و مود گیج شده بود. «مود ماری فلین.»  
«و یازده سالته؟»

مود تندی جواب داد: «بله، گفتم که.»

مود با خنده‌ی زن از جا پرید. خنده‌اش همان آهنگ صدایش را داشت. وسط خنده، با یکی از دست‌های دستکش‌دارش چانه‌ی مود را نیشگون گرفت و صورتش را آورد بالا. زن آهسته لمسش کرد، ولی مود خودش را عقب کشید. بوی بنفشه به مشامش خورد.

«خیلی قشنگ آواز می‌خونی، مود ماری فلین.»

مود سنگین‌رنگین گفت: «ممنون.» کسی تا حالا بهش نگفته بود، ولی خودش همیشه فکر می‌کرد صدای خوبی دارد. سرش را برگرداند و نیم‌نگاهی به پنجره‌ی کلاس انداخت. اگر دوشیزه کلارک بیرون را نگاه می‌کرد و او را می‌دید، توی دردسر می‌افتاد.

«بچه‌ی بیچاره!» بانوی غریبه دوباره تغییر کرد؛ حالا صدایش ظریف بود و ته‌مایه‌ی تمسخر داشت. «توی این جای کثیف و سرد زندانی شده‌ای، اون هم بدون پالتو! باید به معلمت بگی بچه‌ها زندانی‌ت کرده‌ان.»

مود گفت: «خودش می‌دونه.» تا این حرف از دهانش بیرون پرید، آرزو کرد کاش می‌شد حرفش را پس بگیرد.  
«می‌دونه و جلوشون رو نگرفته؟»

مود خواست دروغی سر هم کند، ولی توی آن فرصت کوتاه چیزی به ذهنش نرسید. «خودش من رو زندانی کرد.»

«منظورت اینه که...» هایشینت برآشفته شد. «منظورت اینه که معلمت تو رو از عمد بدون پالتو اینجا زندانی کرده؟»

مود سر تکان داد.

«برای چی؟»

مود دزدکی نگاهی به چهره‌ی بانو انداخت. «سر کلاس پاهام رو تاب

می‌دادم. چکمه‌هام کشیده می‌شد روی زمین و صدا می‌داد.»  
هایسینت باورش نمی‌شد. «همین؟ چه بی‌انصاف! طفلک بیچاره!»  
مود احساس کرد اشک در چشم‌هایش حلقه زده. می‌دانست غیر از تاب دادن پا کارهای زشت دیگری هم کرده. می‌دانست یک جورهایی خودش کاری کرده که دوشیزه کلارک مجبور شود تنبیهش کند. با این حال، در برابر نگاه دلسوزانه‌ی هایسینت واقعاً احساس بیچارگی کرد. احساس خیلی لذت‌بخشی بود، شبیه شرمندگی بود و با این حال کیف داشت. مود که از تعجب زبانش بند آمده بود، سرش را رو به هایسینت بالا گرفت. هایسینت دستش را جلو آورد و شورآب را از روی چشم‌های او پاک کرد. دستکش خاکستری‌اش مثل پوست هلو نرم بود.

«مود فلین.» هایسینت طوری خم شد که انگار می‌خواست رازی را توی گوشش بگوید. صدایش را پایین آورد، در حد زمزمه‌ای لرزان. «مود فلین، آگه من تو رو از این جای وحشتناک با خودم ببرم، چی؟ آگه با من و خواهرم جودیت<sup>۱</sup> بیای خونگی ما و دختر کوچولوی ما بشی، هوم؟»  
چشم‌های مود چهارتا شد. زیر لب پرسید: «شما دوشیزه هاوتورن هستین؟ همون که...» یک‌دفعه یادش آمد خواهران هاوتورن بچه‌ی هشت نُه ساله می‌خواستند و دهانش را بست.  
غریبه گفت: «بله. من هایسینت هاوتورنم. دوست داری با من بیای خونگی ما؟ قول می‌دم من و جودیت توی مستراح زندانیات نکنیم. ما اصلاً مستراح بیرونی نداریم. تمام امکانات خونگی ما پیشرفته‌ست.»  
مود نمی‌توانست حرف بزند. دستی را که به سمتش دراز شده بود گرفت و همراه هایسینت هاوتورن از مستراح دور شد.

---

1. Judith